

تلقین در میان فیلسوفان به صورت امری منفی نگریسته شده است و فیلسوفان تلاش کرده‌اند تا شرایط لازم و کافی مفهوم تلقین را احصاء کنند (snook, ۱۹۷۲).

پایه‌های تلقین

هنوز هم این موضوع مورد مناقشه است که آیا تلقین باور (به‌طور معمول و نه به الزامی نادرست) باید به روشی خاص انجام گیرد تا آن را تلقین به شمار آورد؟ برای مثال، اگر یادگیرنده به گونه‌ای خدشه‌ناپذیر به این امر باور داشته باشد که آلمان قدیمی‌ترین مردم‌سالاری را در جهان دارد، آیا باید او را قربانی تلقین به شمار آورد یا قربانی تدریس بد؟ برخی فیلسوفان می‌گویند این امر بستگی به نیت یاددهنده دارد، برخی دیگر معتقدند تلقینی بودن این امر وابسته به روش تدریسی است که یاددهنده استفاده می‌کند. این در حالی است که برخی دیگر معتقدند تلقین تنها به تولید تعهد یک‌طرفه به نظام‌های کلان باوری ناظر است نه تعهد به تک باورها.

این مورد اخیر - تعهد یک‌طرفه نسبت به نظام کلان باورها - تاحدی صریح است و در دنیای معاصر ما دغدغه بسیاری بوده است: به‌نظر می‌رسد تلقین در تحقیق (و نه البته به صورت انحصاری) وقتی رخ می‌دهد که فرد به‌صورتی خدشه‌ناپذیر به «باورهای کنترل‌گری» اعتقاد دارد که نظامی ایدئولوژیک تمامیت‌خواه را تشکیل می‌دهند. مفهوم باورهای کنترل‌گر و ایدئولوژی تمامیت‌خواه در مقابل رهایی‌بخشی قرار دارند. باورهای کنترل‌گر، آن باورهای مرکزی هستند که همه انسانها در فرایند طبیعی فرهنگ‌آموزی، اجتماعی شدن و تعلیم و تربیت آنها را اخذ می‌کنند. این باورها از نظر روانشناختی، باورهای ستبری هستند که برای زندگی فرد و هویت فردی‌اش، اساسی و مغتنم شمرده می‌شوند. به‌طور معمول این باورها بدون چند و چون و چالش مورد پذیرش قرار می‌گیرند و در مقابل تغییر بسیار مقاومند (البته به‌طور کامل هم نفوذناپذیر نیستند). درحالی‌که همه آدمیان در

Inductination

تلقین از آن جهت موضوع فلسفه تربیت است که اغلب فرایندی غیرقابل قبول و در تقابل با تعلیم و تربیت در نظر گرفته می‌شود. فهم مؤلفه‌های تلقین می‌تواند مربیان را در مقابل هرگونه ایدئولوژی افراطی که بخواهد بر شناخت، احساسات و رفتار دانش‌آموزانشان تحمیل شود، توانمند سازد و آنها را کمک کند تا در کلاسهایشان از روش‌های تلقینی استفاده نکنند. این مدخل به‌طور خلاصه به سیر اندیشه‌ورزی درباره تلقین، مفهوم تلقین، مفهوم انسانی تلقین شده است و سنت تلقین‌گری می‌پردازد و در نهایت تفاوت‌های تلقین را با فرهنگ‌آموزی و شستشوی مغزی بیان می‌کند.

پیشینه تاریخی

واژه تلقین در اسطوره‌شناسی از واژه لاتین docere (آموزاندن) و doctrina (آنچه آموخته می‌شود) مشتق شده است. باین حال، تلقین به معنای آموزش، از ابتدای قرن بیستم میلادی به دلیل برخورداری از معنایی حاکی از تفوق اجتماعی-سیاسی، طینی منفی یافت. مربیان پیشرو در آن زمان از جمله پیشرفت‌گرایان با مرتبط دانستن تلقین و تربیت اقتدارگرایانه، آن را منکوب کردند. آنها به‌طور ویژه نسبت به رویکرد اعتراف دغدغه داشتند که سنتی دیرپا در کلیساها بود. همچنین نسبت به فنون موجد تبعیت در نظام‌های سیاسی - اجتماعی نازی و کمونیستی نگران بودند. (این نگرانی و مقابله به‌حدی بود که حتی برخی از ناقدان اجتماعی مدتی به این فرضیه پرداختند که مبانی مردم‌سالاری غربی با فنون تلقینی آمیخته است و گروه‌های اقلیت با تأکید بر این ایده، توانستند آرای غیرمنصفانه خویش را ترویج کنند). از آن زمان به بعد، به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م،

مقام اعضای یک اجتماع یا جامعه، به باورهای کنترل‌گر اعتقاد دارند، فردی که تلقین شده است به نوع خاصی از باور کنترل‌گر متعهد است، باوری که موجد ایدئولوژی تمامیت خواه است.

براساس نظر روبرت جی لیفتون (۱۹۹۱)، ایدئولوژی تمامیت‌خواه، نوعی ایدئولوژی افراطی است که روی شناخت، عواطف و رفتارهای فرد، اثر آسیب‌زا دارد. از نظر شناختی، ایدئولوژی تمامیت‌خواه، با کادربندی فرد در جهان‌بینی ساده و دوازده‌گانه «ما در برابر شما»، افق‌های فکری او را به شدت محدود می‌سازد. در نتیجه، این ایدئولوژی از طریق تحریک احساسات شدید و سرسپردگی پیروان نسبت به رهبران و نیز تقویت عداوت و تأسف نسبت به افراد بیرون گروه، تعهد احساسی همه یا هیچ را در فرد تحریک می‌کند. رفتاری که به دنبال این رویداد صورت می‌پذیرد، حاصل تحریک تفکرات افراطی و احساسات مخربی است که برای حفظ ایدئولوژی و توسعه‌اش، تمام موانع و دشمنان را به هر قیمتی از میان می‌برد. به نظر می‌رسد ایدئولوژی تمامیت‌خواه در حوزه‌های دین و سیاست یافت شود، اما باید گفت: این ایدئولوژی می‌تواند خارج از این عرصه‌ها هم وجود داشته باشد.

شخصی که تلقین شده است

تمایز شخصی که تلقین شده است از فردی که مورد تلقین قرار نگرفته است، به فهم بیشتر تلقین کمک می‌کند. نخستین تمایز میان این دو آن است که فردی که تلقین شده است به معدود باورهای کنترل‌گر افراطی چسبیده است و روش‌های آموزشی که برای این فرد به کار گرفته شده است، به نیت ایجاد ذهنیت تک‌ساحتی بوده است؛ برای مثال، همه محرک‌های بیرونی که برای باورهای کنترل‌گر پذیرفته شده از سوی فردی که تلقین شده است، چالش بالقوه به شمار می‌روند و بیشتر از سوی تلقین‌کننده حذف می‌شوند؛ یا

تلاش می‌شود تا با تکیه بر محیطی مصنوعی که در آن فرد تلقین شده است از خانواده و اجتماع خویش جدا شود تا باورهای مدنظر شخصی که تلقین می‌کند از تغییر برکنار بمانند. به طور معمول باورهای کنترل‌گر منتخب با واژه‌های انتزاعی و متافیزیکی چون خدا، حقیقت، آزادی و پیشرفت بیان می‌شوند.

دوم اینکه باورهای کنترل‌گر در شخصی که تلقین شده است، بسیار عمیق جایگزین می‌شود آنچنان‌که از نظر روانشناختی سراسر سپهرشناختی فردی که تلقین شده است به تصرف در می‌آورد. این باورهای کنترل‌گر با اختصاص همه انرژی فرد به خود، هویت وی را تعیین می‌کنند و همه زندگی وی را تحت کنترل خود در می‌آورند، آنچنان‌که فرد همه چیز را از پس لنز این باورها تفسیر می‌کند. این باورها سرسختانه در مقابل چالش‌های بیرونی مقاومت می‌کنند و حتی گاه با فیلتر کردن همه محرک‌های ورودی و بازتفسیر اطلاعات جدید به گونه‌ای هماهنگ و مؤید خویش، واقعیت را نیز تحریف می‌کنند. تحریف واقعیت به این دلیل رخ می‌دهد که باورهای کنترل‌گر با باورهای معدود اما به طور عمیق جایگزین و القاء و حمایت می‌شوند.

سومین ویژگی این است که باورهای کنترل‌گر فردی که تلقین شده است، ورودی‌های جدیدی را که چالشی‌اند یا با باورهای موجود هماهنگ نیستند، پایش می‌کنند و مورد نکوهش قرار می‌دهند. این پایش و نکوهش با باورهای جدید این چنینی صورت می‌پذیرد: «این تفکر، شیطانی است» یا «فقط افراد گمراه/ شرور/ نادان این طور فکر می‌کنند». در نتیجه فردی که تلقین شده است، احساسات و وفاداری شدید خود را برای «ما» تعمیق می‌بخشد و در مقابل، دشمنی و تفر خود را از «آنها» تشدید می‌کند. نتیجه نهایی این خواهد بود: فردی که تلقین شده است و احساساتش به صورت «انتخابی» اختصاص می‌یابند، با همه عوامل بیرونی - انسانی و غیرانسانی - آزار می‌بیند زیرا همه آنها وی را

می‌دهد تا زندگیشان را در حدود مرزهای سنت، سامان ببخشند و سطح تعهدشان به سنت را تعیین کنند (برای مثال اینکه در سطح رهبر اجتماع باشند یا در سطح یک پیرو). اما این سنت، هوشمندانه اعضای خویش را از خودمختاری قوی برای اراده ورزی و نیز از زیستن مبتنی بر انتخاب افراد از میان گزینه‌های موجود محروم می‌سازد. هرگونه تلاش برای زیر سؤال بردن سنت فرد و کشف بدیل‌ها از سوی تلقین‌گر (تلقین‌گران) انگ می‌خورد و همراهان این اقدام نیز با نام‌هایی چون «نابالغ»، «غیرقابل پذیرش»، «شیطان» و «گناهکار» خوانده می‌شوند و از این طریق، برای افراد احساس گناه و شرمی ایجاد می‌شود که از راه «راست» منحرف شده است.

تلقین، فرهنگ‌پذیری و شستشوی مغزی

باید توجه داشت که تلقین، پدیده‌ای «یا همه یا هیچ» نیست. بلکه در گونه‌ها، شکل‌ها و به درجات گوناگونی از تلقین ضعیف گرفته تا تلقین شدید قابل مشاهده است. تلقین می‌تواند حتی با فرهنگ‌پذیری و شستشوی مغزی نیز هم‌پوشانی داشته باشد. بنابراین، تمایز بخشیدن تلقین از فرهنگ‌پذیری و شستشوی مغزی مفید خواهد بود. فرایند فرهنگ‌پذیری معطوف به کودکان یا اعضای جدید اجتماعی است که قرار است باورهای کنترل‌گر سنت را بیاموزند. این باورهای کنترل‌گر جهان‌بینی و هویت فرد را در مقام عضو اجتماع، شکل می‌بخشند. اما این باورها آنچنان متعصبانه و افراطی در نظر گرفته نمی‌شوند که بری از هرگونه تردیدی باشند. شخصی که فرهنگ را به صورتی سالم آموخته باشد، اجازه دارد و حتی تشویق می‌شود که در صورت لزوم در مورد باورهای کنترل‌گر خویش تحقیق کند و آنها را مورد حک و اصلاح قرار دهد یا با سایر سنتها ارتباط داشته باشد و از آنها بیاموزد. اراده و توانایی فرد فرهنگ‌پذیر برای زیر سؤال بردن باورهای خویش، برای

برای حفظ و انتشار بیشتر ایدئولوژی‌اش وا می‌دارند.

سنت تلقین‌گری

تلقین در خلاء رخ نمی‌دهد، بلکه نیازمند اجتماعی از باورمندان به سنت واحدی است که شامل، باورهای کنترل شده باشد. این سنت، سه ویژگی اساسی دارد:

نخستین ویژگی، قصد تلقین‌گر (تلقین‌گران) برای ترویج ایدئولوژی تمامیت‌خواه است. به سخن دیگر، لازم است فرایندی حساب‌شده، نظام‌مند و پایدار وجود داشته باشد که تلقین‌گر (تلقین‌گران) با استفاده از آن، باورهای کنترل‌گر پیش‌برنده ایدئولوژی تمامیت‌خواه را نهادینه سازد.

دومین ویژگی آن است که به‌طور ضروری سنت تلقین‌گر نظامی بسته است که ایدئولوژی یکپارچه‌ای را برای اعضای خویش تجویز و حفظ می‌کند. این سنت با اصراری متعصبانه بر انحصاری بودن حقیقت، غیرقابل ابطال بودن خویش را جار می‌زند، در مقابل یادگیری‌های جدید از سنت‌های دیگر مقاومت می‌کند و جهان‌بینی‌های دیگر را مورد نکوهش قرار می‌دهد. در این فرایند، ذهن-بستگی تقویت می‌شود و شرایط زیرساز اجتماعی مورد نیاز برای رشد و بلوغ تفکر، احساسات و کنش اعضا، تضعیف می‌شود.

سومین ویژگی (و به‌نظر بسیاری از فیلسوفان، مهمترین ویژگی) آن است که این سنت ظرفیت اعضای خود را برای رشد عقلانیت و خودمختاری قوی از کار می‌اندازد. این سنت عقلانیت ضعیف را می‌پذیرد، یعنی اعضا با مساوی انگاشتن سنت‌شان با حقیقت، می‌توانند دلایلی برای پشتیبانی از باورهایشان بیاورند. اما خردورزی قوی را طرد می‌کند یعنی به اعضا اجازه نمی‌دهد خود سنت را با در نظر گرفتن بدیل‌هایش بررسی انتقادی کنند و از سنت‌های دیگر، یاد بگیرند. به‌همین منوال، سنت تلقین‌گر، خودمختاری ضعیف اعضایش را به رسمیت می‌شناسد و به آنها آزادی محدودی

- Snook, I. A. (Ed.). (۱۹۷۲). *Concepts of indoctrination: Philosophical essays*. London, England: Routledge & Kegan Paul.
- Spiecker, B., & Straughan, R. (Eds.). (۱۹۹۱). *Freedom and indoctrination in education*. London, England: Cassell Educational.
- Tan, C. (۲۰۰۸). *Teaching without indoctrination: Implications for values education*. Rotterdam, Netherlands: Sense.
- Tan, C. (۲۰۱۱). *Islamic education and indoctrination: The case in Indonesia*. New York, NY: Routledge.

ملاحظه بدیل‌ها و نیز سامان بخشیدن اختیاری به زندگی خویش، تاحدزیادی در فردی که تلقین می‌شود، غایب است. فردی که تلقین می‌شود کسی است که کورکورانه به ایدئولوژی تمامیت‌خواه چسبیده است و از نظر رشد شناختی، عاطفی و رفتاری فلج شده است.

واژه شستشوی مغزی برای اشاره به گونه شدید تلقین به کار می‌رود که همان شرطی‌سازی روان‌شناختی است. فردی که شستشوی مغزی داده می‌شود، کسی است که باورهای کنترل‌گر در ذهن وی بسیار عمیق جایگزین شده است و آنچنان اعتقاد سختی به آنها دارد که باورهای نخستین خود را به طور کامل با باورهای کنترل‌گر ازسوی تلقین‌کنندگان جایگزین می‌کند. شستشوی مغزی با تضعیف رشد ذهنی، اخلاقی، احساسی و اجتماعی فرد، اقدام به انسانیت‌زدایی از وی می‌کند. این همان دلیلی است که تلقین را قابل اعتراض و مخالفت می‌سازد.

نویسنده: چارلن تن^۱
مترجم: نرگس سجادیه

See also Autonomy; Education, Concept of; Progressive Education and Its Critics; Rationality and Its Cultivation; Religious Education and Spirituality

Further Readings

- Lifton, R. J. (۱۹۹۱). *Thought reform and the psychology of totalism: A study of "brainwashing" in China*. Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- Siegel, H. (۱۹۸۸). *Educating reason: Rationality, critical thinking, and education*. New York, NY: Routledge.

^۱ Charlene Tan